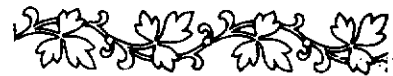


شیری



در قفس



روز یستم رمضان بود و علی (ع) از سحر گاه، روز پیش مجروح و در خانه بستری بود .

غمی جانکاه بر شهر کوفه سایه افکنده بود ، مردم شهر همه نگران بودند و فقدان پیشوای دادگستر خود را مصیبتی بزرگ می دانستند ، زنهای خانه دار، گویی دیگر توانایی انجام کارهای خانه را نداشتند و مردها نیز دست از کار روزمره کشیده ، بانگرانی، حال امام را از یکدیگر می پرسیدند و بر جنا پیکاران نفرین می فرستادند .

برخی بدون هدف ، در کوچه ها راه می رفتند، گویی چیزی گم کرده بودند ، اخباری که از حال امام می رسید ، اکثر نو مید کنند و گاهی هم امید بخش بود .

جمعیت انبوهی در کوچه ، پشت در خانه ی هلی (ع) گرد آمده بودند، برخی به دیوار گلین خانه تکیه زده ، گروهی به در خانه ای که چند سال

کانون امید و پناهگاه جامعه ی مسلمانان بود، خبره می نگر بستند .

ناگهان در باز شد و شخصی در آستانه ایستاد و روبه جمعیت کرد و گفت :

«هر کس علاقه به عبادت امیر مؤمنان دارد ، آزاد است»

جمعیت به مجرد شنیدن این خبر می خواستند بی تابانه وارد شوند ، اما به آنان گفتند ، که آرام باشند .

صدای پای واردین تا لحظاتی در فضای خانه پیچید و صحن خانه پر از جمعیت شد .

شیر مردمیدانهای نبرد ، بار خساره ای زرد ؛ در بستر آرمیده ، به متکابی تکیه زده بود ، جمعیت به او چشم دوخت و او نیز با مهربانی ، یکایک آنان را از نظر گذراند و سپس بالحنی نافذ و کلماتی شمرده فرمود :

«اگر سئوالی دارید ، پیش از آنکه مرا از دست

«حجر بن عدی» مردی که این چنین اظهار محبت می کرد از طایفه «بنی کنده» است. زمان پیغمبر اسلام (ص) رادرك نمود و در آن روزگار - باسن کم، در ردیف بزرگان اصحاب پیغمبر (ص) محسوب می شد.

او یکی از یاران برجسته و شاگردان نمونهی امیرمؤمنان (ع) بود و انس و علاقهی شدیدی با نماز و نیایش با خدا داشت و در این راه از هر فرصتی استفاده می کرد، بدان گونه که گاهی در شبانه روز هزار هزار رکعت نماز می خواند!

نمازهای متعدد و رکوع و سجودهای طولانی پرورش یافتهی مکتب علی (ع)، چنان نبود که جای فعالیتهای اجتماعی او را بگیرد، باوی را گرفتار حالت انزواطلبی و شانه خالی کردن از بار مسئولیتها نماید، بلکه وسیلهای بود تا پیوند خویش را با خدا تحکیم بخشد و در راه خدمت به بندگان خدا از هستی خود چشم پوشد و از قید و بند تجملات و توسعه طلبی رها گردد.

این چنین بود که این پارسای شب، روز که می شد، چون دریایی می خروشید و در میدانهای نبرد، بسان شیری زیان، مبارزه می کرد و ترس در دل دشمن فرومی ریخت.

«حجر» در جنگ صفین سرکردگی سپاه «کنده» را برعهده داشت و در نبرد با خوارج، فرمانده جناح

دهید، برسید، اما سعی کنید سئوالات کوتاه باشد!

مردم به یکدیگر نگاه کردند و از این همه عطف و مهرورزی امام (ع) در شگفت بودند از گوشه و کنار خانه صدهای گریه شنیده شد و ناگهان موجی از گریه، جمعیت را فراگرفت.

... لحظه ای گذشت ... صدها نسبتاً خاموش گردید و برخی از عبادت کنندگان آرامش خود را بازیافتند. اما آتش عواطف «حجر بن عدی»، که در نزدیکی امام (ع) ایستاده بود، هنوز زبانه می کشید و شراره های سوزان آن به صورت چکامه ای غم انگیز، از اعماق قلبش بر زبانش جاری می گشت و زمزمه می نمود:

یا سفا علی المولی النقی

ابی الاطهار حیدرة الزکی (۱)

علی (ع) با گوشه ای چشم به او نظر افکند و فرمود:

- اگر روزی از تو بخواهند، پیوند دوستی خود را با من بگسلی، چه خواهی کرد؟

- دشمن این آرزو را به گور خواهد برد، ای امیرمؤمنان! به خدا سوگند، اگر تم را باشمشیر قطعه قطعه کنند و خرمنی از آتش بیافروزند و مراد کام آن افکنند، از توجدا نخواهم شد! (۲)

(۱) چقدر متأسفم که مولای با تقوی و پاکیزه خوی خویش، پدر پاکان، شیر مرد میدان را از دست

می دهیم!

(۲) سفینة البحار ج ۱ ص ۲۳۳.

باخیزو آن گونه که خدا خشنود گردد ، شهادت دهید» (۲) ومن گواهی می‌دهم : کسی که او را مذمت می‌کنید شایسته‌ی تمجید است و آن کس را که می‌ستایید ، درخور سرزنش و ملامت است.»
مغیره خون‌سردی خود را حفظ کرد بالحن خیر خواهانه‌ای گفت :

«حجرا مواظب سخنان خود باش و از خشم و قدرت فرمانروای بزرگ (معاویه) پرهیز ، زیرا خشم این گونه افراد ، بسیاری از امثال تو را به هلاکت رسانده است ، (۳)
.... سالها گذشت و بارها و بارها نظایر این جریان تکرار گردید ،

روز جمعه بود و مسجد کوفه پر از جمعیت شد ، استاندار پیر ، عصابی دردست ، از پله‌های منبر بالا رفت و پس از مقدمه‌ی کوتاهی سخنان همیشه را آغاز نمود ، از عثمان و هواخواهان او بویژه معاویه فوق‌العاده تمجید کرد و سپس گاهی با کنایه و گاهی صراحتاً به مقام امیرمؤمنان (ع) جسارت نمود .
حجربیش از این تاب نیاورد ، ازجا برخاست و فریاد زد :

«پیر فرتوت ! اینهمه تملق و چاپلوسی به خاطر کیست؟ آخرای انسان! بجای اینهمه لاف و گزافهای پوچ، قدری به مشکلات مردم برس، مشکلات قوت و خوار و بار شهر را حل کن، حقوق عقب افتاده را

چپ در لشکر علی (ع) بود (۱)

سال ۲۱ هجری بود، چه سال شومی ابد بختی و انحطاط مردم کوفه از آن سال آغاز شد .
در آن سال سیاستمدار و نیرنگباز مشهور عرب «مغیره بن شهبه» از طرف معاویه به استانداری کوفه منصوب گردید .
معاویه به او گفته بود :

— مطالب بسیاری دارم که می‌خواستم با تو در میان گذارم ، اما چون به دانایی و هوشمندی تو اطمینان دارم از یادآوری آنها چشم می‌پوشم و تنها روی یک موضوع تأکید می‌کنم ، تا آنجا که قدرت داری در سب علی و لعن یارانش بکوش ! دوستان او را از خود بران و از تصدی پستهای حساس محروم کن و در تقویت و توهین به آنان فروگذار مباش .
— بسیار خوب تا کنون بارها مرا تجربه کرده‌ای؛
باز هم تجربه خواهی کرد !

مغیره به پیروی از این دستورهای مؤکد، همواره عواطف شیعیان را جریحه دار می‌کرد و بیرحمانه از علی (ع) و دو دمان و یاران او بدگویی می‌نمود، اما...
اما هر بار که «حجرب» در مجلس او حاضر بود ، وی را بی جواب نمی‌گذاشت ، یک روز در برابر او ایستاد و گفت :

«چرا حقایق را او در نه جلوه می‌دهد؟ نکوهش و لعن سزاوار شما است ، قرآن به ما ، چنین دستور می‌دهد : «به منظور اجرای عدالت اجتماعی ، به

(۱) استیعاب ج ۱ باب ۶۰ .

(۲) «کونوا قوامین بالقسط شهداء لله» (نساء ۱۳۵) .

(۳) تاریخ طبری ضمن حوادث سال ۵۱ .

سازد، گفت :

«شمانمی دانید، من بطور غیر مستقیم او را بکشتن
دادم!»

حاضران با تعجب به وی نگاه کردند و مغیره
ادامه داد :

«حجر در برابر امیری که پس از من می آید نیز
همین گونه نخواهد ایستاد و او هر کس باشد به حسابش
می رسد و به بدترین شکل او را می کشد! عمر من رو
به پایان است و من فرسوده شده ام ، ده سال است مردم
این شهر از من جز خوبی !! چیزی ندیده اند ، دوست
ندارم در این آخر عمر نیکان این شهر را بکشم تا
آنان خوشبخت گردند و من بدبخت ، معاویه در دنیا ،
عزت یابد و مغیره در روز بازپسین ، به خاک ذلت
نشیند» (۱) .

* * *

پس از مرگ مغیره ، معاویه حکومت کوفه را
ضمیمه ی حکومت بصره نمود و اداره ی آن شهر را
به استاندار آن روز بصره که «زیناب بن ابیه»
بود سپرد .

باروی کار آمدن زیاد ، تنگنای اختناق شدیدتر
گردید ، اما حجر دست از مبارزه برنداشت ...

دنباله دارد

پرداز ، این حرفها به تونیامده است
تو در این مدت ، جز اینکه با حرص و ولع هر چه
تمامتر ، به مقام امیر المؤمنین توهین نموده ، زبان به
تملق از جنایتکاران و مجرمین آلوده ای ، چه کرده ای؟!
چه عمل مثبتی برای مردم انجام داده ای؟!»

سخنان حجر ، همچون اشاره ای به دمل چرکین
رسیده ای ، احساسات تنفر آلود مردم را برانگیخت ،
حدود $\frac{۲}{۳}$ جمعیت پاخواستند و فریاد کشیدند:

صدق والله حجر و بسو :

(به خدا حجر راست می گوید و خوب می گوید) ارزاق
عمومی را تأمین کنید ، حقوق عقب افتاده را پردازید ،
این حرفها چه درد را دوامی کند؟!»

مغیره بدون اینکه پاسخی دهد ، به سرعت از منبر
فرود آمد و به خانه خزید .

تنی چند از دستیاران مغیره وقت گرفتند و به دیدن
استاندار آمدند و گفتند:

«چرا گذاشتی این مرد در شتی کند؟ تو باید جلوی
این گونه افراد را بگیری و گرنه ، صرف نظر از اینکه
دیگران هم جرأت پیدای کنند ، موجب نارضایی
خاطر معاویه خواهد شد ، او اگر این جریانها را
بشنود ، مسلماً خواهد رنجید» .

مغیره که کسی سعی می کرد ، همه را از خود خشنود

